

پرهیز از گوشتخواری در تصوّف*

دکتر نصرالله پورجوادی

۱. گوشتخواری در شرع

گوشتخواری در اسلام منع نشده بلکه به لحاظ شرعی تجویز هم شده است. در قرآن، در نخستین آیه از سوره مائده، آمده است که گوشت چارپایان حلال است و، در سوره انعام (آیه ۱۴۵) آنچه حرام دانسته شده گوشت مردار و خون همچنین گوشت خوک و چارپایان و مرغانی است که ذبح شرعی نشده باشند. چون گوشتخواری با رعایت شرایط شرع حلال است، از نظر عموم مسلمانان امری طبیعی به شمار می آمده و گوشت ماده اصلی بسیاری از غذاهای آنان بوده است. آنچه غیرطبیعی و غیرمتعارف به نظر می آید پرهیز از گوشتخواری و روی آوردن به گیاهخواری و از آن غیرمعمول تر، ترک حیوانی است. باوجود این که گفته اند پیامبر صلی الله علیه وسلم بیش از هر چیز به

* نامه فرهنگستان زبان و ادب پارسی، تابستان ۱۳۸۹، شماره ۴۲، صص ۳۷ تا ۶۲.

غذاهای گیاهی علاقه داشت^(۱)، در تشویق به گوشتخواری، احادیثی نیز نقل شده است^(۲) از جمله دو حدیث که نویسندگان صوفی نیز آنها را نقل کرده‌اند (سُلَمی ۲، ج ۳، ص ۵۴۵). یکی از آن دو گوشت را سید یا مهتر همه غذاهای دنیا معرفی کرده است و دیگری آن را مهتر غذاهای اهل دنیا و آخرت. روایت دوم را طبرسی (ج ۱، ص ۳۴۳) به حضرت امیر علیه السلام نیز نسبت داده است^(۳). از قول امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت کرده‌اند که فرمود: قَالَ النَّبِيُّ (ص) نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ قَوْمٌ لَحْمِيَّونَ «ما پیامبران قومی گوشتخواریم» (همان، ص ۳۴۴). با توجه به این نوع حدیث‌ها، کسی نمی‌تواند منکر شود که گوشتخواری سنت پیامبر بوده است و حتی، چنان‌که گفته‌اند، آن حضرت گوشت گوسفند و مرغ و ثرید دوست داشته و می‌خورده است^(۴) (ترمذی، ص ۱۰۱ - ۱۱۳؛ غزالی، ابوحامد ۱، «کتاب آداب المعیشة و اخلاق النبوة، بیان اخلاق و آداب فی الطعام»). در این باره داستان‌هایی نیز نقل کرده‌اند. یکی از این داستان‌ها که گوشتخواری مقتدای بسیاری از صوفیان، حضرت علی بن ابی طالب ع، را نیز نشان می‌دهد این است که گفته‌اند روزی پیامبر ص مرغی داشت که می‌خواست بخورد، دعا کرد و گفت: «پروردگارا، از میان همه بندگان کسی را که بیشتر دوست داری نزد من آر تا در خوردن این مرغ با من همراهی کند». پس، در آن هنگام، علی ع از راه رسید و با پیامبر هم سفره شد. (ابن اثیر، ج ۱، ص ۹۹). پیغمبر ص امت خود را به خوردن گوشت شتر نیز توصیه کرده است (طبرسی، ج ۱، ص ۳۴۸). اخبار دیگری نیز از ائمه شیعه علیهم السلام درباره خوردن گوشت چارپایان و مرغان و خواص آنها نقل کرده‌اند. (همان، ص ۳۴۷-۳۴۹؛ کلینی، ج ۶، ص ۳۱۲-۳۱۳).

۲. گوشتخواری صوفیان

در تصوّف نیز، در طول تاریخ، گوشتخواری به طور کلی وجود داشته است؛ چه صوفیه نمی توانسته اند آنچه را شرع حلال کرده است حرام کنند. برخی از صوفیه خود تصریح کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثرید^(۵) دوست داشت و بهترین غذای دنیا و اهل بهشت را هم گوشت می دانست (سلمی ۲، ج ۳، ص ۵۴۴ - ۵۴۵؛ سهروردی، ابوالنجیب، ص ۱۸۷ و ۳۰۵). نوع غذاهایی هم که صوفیان می خوردند فرقی با دیگران نداشت. برای ایشان نیز، چنان که ابوطالب مکی (ج ۲، ص ۳۳۸) می نویسد، گوشت و حلوا برترین نانخورش بود. آنان معتقد بودند که بهترین غذایی که پیش میهمان می گذاشتند گوشت بوده است (همان، ص ۳۴۸). بنابراین، صوفیه گوشت خوردن را رخصت داده اند و روی هم رفته خوردن غذاهای گوشتی در تصوّف امری عادی بوده است، چنان که نویسندگان متعدّد، از جمله فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء و عبدالرحمان جامی در نفحات الانس، داستان های متعدّدی از گوشت خوردن مشایخ نقل کرده اند.

یکی از آن داستان ها درباره یکی از تابعان به نام ابو حازم مکی است. روزی وی مقابل دکان قصابی می گذشت و با حسرت به گوشت نگاه می کرد. قصاب به وی گفت: «بستان که فربه است». ابو حازم چون پول نداشت نخرید (عطار، ص ۶۷). درباره ابراهیم ادهم نیز آمده است که وقتی به او گفتند: «گوشت گران شده است» گفت: «تا ارزان کنیم» و چون پرسیدند: «چگونه؟» گفت: «نخریم و نخوریم» (همان، ص ۱۲۲؛ واعظ بلخی، ص ۱۱۴). گاهی گوشت را خدا می رساند، چنان که یک بار خدا آهویی را به توسّط شیری برای ابراهیم ادهم می فرستد تا به مریدان دهد که کباب کنند (قشیری، ص ۶۷۹-۶۸۰). در فضایل بلخ آمده است که این کار را

ابراهیم همیشه می‌کرد، و، هرگاه مریدی آرزوی کباب می‌کرد، شیری به نزد ابراهیم می‌آمد درحالی که بُزی یا گوسفندی به دهان گرفته بود (واعظ بلخی، ص ۹۶). قشیری، در رساله، داستانی آورده است از یکی از اصحاب فضیل عیاض (وفات: ۱۸۷) به نام ابوعلی رازی که خدا برایش ماهیئی فرستاد تا کباب کند و بخورد (قشیری، ص ۶۶۸). عبدالله بُستی، که به قول رشیدالدین میبیدی از کبار مشایخ بود، به مگه می‌رفت. در کوفه آرزوی ماهی کرد و یک روز، در خراس، به جای خرکار کرد و مزدی از آسیابان ستاند و، با آن، ماهی خرید و خورد (میبیدی، ج ۸، ص ۳۲۸). ابوحفص آهنگر (حدّاد) نشاپوری (وفات: ۲۶۴) هم یک بار آرزو کرد که گوسفندی می‌داشت و می‌توانست با آن یاران خود را اطعام کند. در دم، آهوئی آمد و خود را در اختیار وی نهاد (سُلَمی ۲، ج ۲، ص ۴۳۴) ولی شیخ او را نکشت بلکه از خود دور کرد (مستملی بخاری، ص ۲۱۳). همین کرامت را محمدبن منور در اسرارالتوحید (ج ۱، ص ۱۸۲-۱۸۳) به ابوسعید ابوالخیر (وفات: ۴۴۰) نسبت داده و گفته است که ابوسعید دستور داد تا آهو را بکشند و برای مریدانش بپزند. این حکایت رسم پذیرایی کردن از میهمان را با غذای گوشتی نشان می‌دهد. ابوطالب خزرج، یکی از اصحاب جنید، عهد کرده بود بریانی نخورد، ولی در یک میهمانی بریانی آوردند و ابوطالب، بنابه دستور ابوالحسن مزین، از آن بریانی لقمه‌ای خورد (انصاری، ص ۵۴۸؛ جامی، ص ۲۵۵). کرامتی هم به شیخی گمنام به نام شبل مروزی نسبت داده‌اند. قشیری (ص ۶۹۰) می‌نویسد که این شخص روزی نیم درم گوشت خرید و به خادم خویش سپرد تا به خانه بُرد و خود راهی مسجد شد. در راه خانه، زغنی گوشت را از دست خادم ربود. شیخ، چون از مسجد به خانه‌اش برگشت، همسرش گوشت را پیش او گذاشت و گفت

که دو زغن در هوا جنگ می‌کردند و این گوشت را دهان ایشان افتاد. درباره آمدن یحیی بن معاذ رازی به بلخ و پذیرایی احمد بن خضرویه از وی نیز داستانی است که گفته‌اند همسر احمد به وی گفت که چندین رأس گاو و گوسفند برای شیخ رازی و همراهانش بکشند و خری هم برای سگان محلّه سر ببرند (هجوی، ص ۱۸۴). این داستان‌ها خواه راست باشد و خواه ساختگی، به هر حال رسم گوشتخواری را در میان زاهدان و ملامتیان و صوفیان قدیم نشان می‌دهد. درباره مشایخ متأخر نیز داستان‌های متعدد نقل شده است. مثلاً، درباره شیخ روزبهان بقلی شیرازی (وفات: ۶۰۶)، شرف‌الدین روزبهان ثانی (ص ۵۱-۵۲) می‌نویسد که گوشت مرغ می‌خورد. در زمان حاضر نیز درویشان در ایران در خانقاه‌ها رسم گوشتخواری را در مراسم دیگ جوش، که معمولاً گوسفندی را درسته می‌پزند حفظ کرده‌اند.^(۶)

۳. ریاضت کشیدن و گوشت نخوردن

رواج و مقبولیت رسم گوشتخواری در میان صوفیان و مشروع بودن آن بالطبع جایی برای بحثی مستقل درباره گوشتخواری یا پرهیز از آن در کتاب‌ها یا رسایل صوفیه باقی نمی‌گذاشته است. در کتاب‌های ایشان، مسئله غذا و غذا خوردن در ضمن مباحث مربوط به ریاضت نفس و گرسنگی کشیدن و اندک خوردن و اکتفا کردن به حدّ ضرورت و پرهیز از خوردن مال حرام مطرح می‌شود و اندک خوردن و اکتفا کردن به حدّ ضرورت شامل گوشتخواری هم می‌شده است. دو نویسنده مهم در تصوف، یکی ابوطالب مکی (وفات: ۳۸۶) صاحب قوت‌القلوب و دیگر ابوحامد غزالی نویسنده احیاء علوم‌الدین و کیمیای سعادت

بحث گوشتخواری و پرهیز از آن را در ضمن باب ریاضت نفس و فضیلت گرسنگی و پرهیز از اسراف در غذا خوردن مطرح کرده‌اند. این بحث در ضمن داستان‌های صوفیان یا سرگذشت مشایخ نیز دیده می‌شود.

داستان‌هایی که درباره غذا خوردن زاهدان و صوفیان قدیم نقل کرده‌اند حاکی از آن است که غذای ایشان معمولاً چند لقمه نان خالی یا چند دانه خرما و امثال آن بوده است بی‌آنکه اصلاً سخنی از گوشت باشد. زندگی زهّاد و نُساک و تاحدودی صوفیان نخستین و غذا خوردن و لباس پوشیدن ایشان به‌طور کلی فرقی با زندگی و ریاضت‌های راهبان مسیحی در بین‌النهرین و شام و مصر نداشت. این راهبان نیز، گرچه هنوز در شهر و دیار خود بودند، از مردم کناره می‌گرفتند و در تنهایی به‌سر می‌بردند و تأهل اختیار نمی‌کردند و، برای رسیدن به لذّات اخروی، از همه لذّات دنیوی چشم می‌پوشیدند. غذای ایشان منحصر بود به نان خالی که پاره‌ای از ایشان گاهی آن‌را با نمک یا سبزی تلخ یا کمی روغن نباتی می‌خوردند و نوشیدنی ایشان نیز فقط آب بود (Smith 1931, p.17). از گوشت و ثرید، که بهترین نانخورش محسوب می‌شد، در سفره ایشان خبری نبود. همین زندگی را زهّاد و نُساک و برخی از صوفیان نخستین داشتند. در زمان عمر بن عبدالعزیز، یکی از موالی به‌نام زیاد بن زیاد عابدی گوشه‌نشین و پیوسته در حال ذکر بود و لباس صوف می‌پوشید و گوشت نمی‌خورد. نظایر او در دمشق متعدّد بودند (ابن سعد، ج ۵، ص ۳۰۵؛ گلدزیهر، ص ۳۱۶)، و دمشق جایی بود که مسلمانان مستقیماً با مسیحیان در تماس بودند. البته دشوار است که بگوییم تا چه اندازه زندگی درویشانه و زاهدانه راهبان مسیحی و گوشت نخوردن ایشان، که به آن تنحّس می‌گفتند، در ریاضت‌کشان مسلمان اثر کرده است ولی، در هر حال،

این نوع زندگی و ریاضت‌ها و به‌خصوص ترک گوشتخواری همواره در اسلام به عنوان ترهّب تلقی شده است. داستان‌هایی هم که از ریاضت‌های زاهدان و صوفیان نقل کرده‌اند نشان می‌دهد که این تلقی بی‌وجه نبوده است.

همچنان‌که گوشت برترین نانخورش شمرده می‌شد، نمک ساده‌ترین و کم‌ارزش‌ترین نانخورش بود.^(۷) سرکه یا سبزی خوردن نیز نانخورشی مختصر به‌شمار می‌آمد (مکی، ج ۲، ص ۳۳۸)^(۸). به محمدبن واسع (وفات: حدود ۱۲۰)، که یکی از زهاد بصره بود، پیشنهاد کردند که بر مسند قضا بنشیند نپذیرفت. همسرش به وی عتاب کرد و گفت تو عیالواری و خرج داری، چرا قبول نمی‌کنی؟ گفت: تا زمانی که می‌بینی من با سرکه و سبزی خوردن می‌سازم انتظار پذیرفتن چنین کاری را از من مدار (ابونعیم اصفهانی، ج ۲، ص ۳۵۳؛ ابن اثیر ۲، ج ۴، ص ۴۷۱). ولی خوردن همین نانخورش‌های مختصر و ساده را هم کسانی زیاده‌روی و تجمل می‌دانستند. از وهیب‌بن الورد نقل کرده‌اند که گفت: هنگامی که بنی‌آدم را خلق کردند نان را هم با او بیافریدند. پس هر چه زاید بر نان است شهوت است (خرگوشی، صد ۱۷۶). چون این مطلب را برای ابوسلیمان دارانی (وفات: ۲۱۵) نقل کردند، تصدیق کرد و گفت: «نمک خوردن نیز شهوت‌رانی کردن است، چه نمک زیاده از نان است» (غزالی، ابوحامد، «کتاب کسرالشّهوتین، بیان طریق‌الرّیاضه، وظیفه ۳؛ خرگوشی، همان‌جا؛ ابن اثیر ۲، ج ۳، ص ۳۷۱). داود طایی (وفات: ۱۶۵) نان خشک خالی می‌خورد؛ نه آب سرد می‌خورد و نه نمک (ابونعیم، ج ۷، ص ۳۴۸-۳۴۹). سهل‌بن عبدالله تستری یا شوشتری (۲۰۳-۲۸۳) روزی ابن سالم را دید که نان و خرما در دست دارد؛ به او گفت که اول خرما را بخور و اگر برایت بس بود که هیچ و اگر نه به‌قدر حاجت خود از نان بخور (غزالی، ابوحامد ۱،

همان‌جا). درباره زاهدی بصری به نام عتبة بن الغلام گفته‌اند که «خمیر در آفتاب نهاده‌ی تا خشک شدی و بخوردی، و نپختی تا لذت آن نیافتی» (همو، همان‌جا؛ ج ۲، ص ۵۰؛ ابن جوزی ۲، ج ۲، ص ۲۲۵). باز، درباره همین شخص، گفته‌اند که هفت سال گوشت نخورده بود تا یک روز بالأخره گوشتی خرید و بریان کرد ولی، پیش از آنکه آن را بخورد، بچه یتیمی دید گرسنه و گوشت بریان را به وی داد و دیگر گوشت نجشید (غزالی، ابوحامد ۱، همان‌جا). مشابه این داستان را درباره ابراهیم شیبیان کرمانشاهی (وفات: ۳۳۷) گفته‌اند. وی شصت سال گوشت بریان نخورده بود، تا یک بار گرسنه بود و بوی گوشت شنید. می‌گوید: «بر اثر بوی گوشت برفتم و آن بوی از زندان همی آمد. چون در رفتم یکی را دیدم که داغش می‌کردند و او فریاد می‌کرد، و بوی گوشت بریان برخاسته». (عطار، ص ۷۱۸). از قول مالک دینار (وفات: ۱۳۱) نیز سخنی مبالغه‌آمیز نقل کرده‌اند که گفت: «پنج‌جاه سال است تا دنیا طلاق داده‌ام اندر آرزوی یک شربت [= یک بار نوشیدن] شیر و آن نخوردم و نخواهم خورد تا آن‌گاه که به خدا رسم» (غزالی، ابوحامد ۲، ج ۲، ص ۱؛ همو ۱، همان کتاب، همان بیان، وظیفه ۱). همین زاهد سال‌ها غذایش در روز دو قرص نان بود، تا روزی آرزوی گوشت کرد و پاچه‌ای خرید ولی آن را نخورد و از روی ایثار به درویشی بخشید. (پند پیران، ص ۷-۱۶؛ عطار، ص ۵۲-۵۳).^(۹) ابن جوزی، با لحنی انتقادآمیز، از شیخی یاد می‌کند به نام عبدالله حوفی که نان بلوط می‌خورد بی‌نانخورش. یاران اصرار می‌کردند که روغن و چربی بخورد، نمی‌خورد» (ابن جوزی ۱، ص ۱۶۶). درباره محمد بن واسع که مسند قضا را، همان‌طور که گفتیم، پذیرفت فریدالدین عطار (ص ۵۷) می‌نویسد که «در ریاضت چنان بود که نان خشک در آب می‌زدی و می‌خوردی»^(۱۰). این نوع زهدورزی حتی در

زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز، البته به نحوی متعادل تر وجود داشت. از عایشه روایت کرده‌اند که از قول پیامبر ص گفت که دوبار در روز غذا خوردن اسراف است (مکی، ج ۲، ص ۳۲۶). درباره اهل صفه نیز گفته‌اند که غذای ایشان هر روز برای هر دو نفر یک مشت خرما بود. (غزالی، ابوحامد ۱، همان جا) گرسنگی کشیدن و اکتفا کردن به نان تهی یا مثلاً به خرمای خالی کار هر کس نبود. ابوحامد غزالی (وفات: ۵۰۵) متذکر می‌شود که این نوع ریاضت کشیدن راه بزرگان است و اگر کسی نتواند این راه را برود بهتر است که دست کم «از شهوات دست بدارد و ایثار کند و بر گوشت خوردن مداومت نکند» (همو ۲، ج ۲، ص ۵۲). پس یگانه دستور غذایی که داده می‌شد این بود که سالک باید هر روز پی‌درپی گوشت نخورد و این توصیه اخلاقی و صوفیانه اولاً مبتنی بر حدیثی است از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: ان الله یُبغض اهل البیت اللّحمین (خدا دشمن اهل آن خانه‌ای است که در آن گوشت زیاد می‌خورند) (قشیری، ص ۲۳۶)؛ ثانیاً مبتنی بر گفته بالنسبه معروفی از حضرت علی بن ابی طالب ع که غزالی نیز برای تأیید سخن خویش آن را نقل کرده است: «هر کس چهل روز بر دوام گوشت خورد، دل وی سخت شود و هر که چهل روز بر دوام گوشت نخورد، تُنک خوی (بدخلق) شود» (مکی، ص ۳۳۴؛ غزالی، ابوحامد ۲، همان جا؛ همو ۱، همان کتاب و همان بیان، وظیفه ۳)^(۱۱). غزالی از قول عمر بن خطاب نیز آورده است که به پسر خویش گفت: «یک راه گوشت و یک راه روغن و یک راه شیر و یک راه سرکه و یک راه نان تهی» (همو ۲، همان جا). دلیل دیگری که، علاوه بر این روایت‌ها برای پرهیز از مداومت در گوشتخواری ذکر کرده‌اند این است که گفته‌اند مداومت در

خوردن گوشت مانند می‌گساری موجب حرص و زیاده‌خواهی (ضراوت) می‌گردد. (مکی، ص ۳۳۵؛ راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۶۱۰)

در میان صوفیه گویا فقط یک فرقه بوده‌اند به نام عبدکیه که به صورت آیینی از خوردن گوشت خودداری می‌کردند. این گروه از صوفیان شیعی مذهب شهر کوفه بودند که از شخص ناشناخته‌ای به نام عبدک پیروی می‌کردند و معتقد بودند که، در زمان غیبت امام، باید گوشتخواری را کنار گذاشت. MMassingnon (1997, p. 44)

بعضی از پارسیان و صوفیان، به دلال شخصی، گوشتخواری را کنار می‌گذاشتند و تنحس اختیار می‌کردند. پاره ای از داستان‌هایی که درباره این قبیل پارسیان و صوفیان نقل کرده‌اند مبالغه‌آمیز و باورنکردنی است. مثلاً در پند پیران (ص ۱۶) آمده است که حبیب عجمی (وفات: ۱۲۰) هشتاد سال گوشت نخورد. فریدالدین عطار نیشابوری حکایتی ساختگی درباره رابعه عَدویه (وفات: ۱۸۵) می‌آورد که، بنابر آن، روزی رابعه به کوه رفته بود و نخجیران و آهوان گرد او جمع شده بودند و ناگاه حسن بصری آمد و همه برمیدند. حسن پرسید «چرا از من رمیدند ولی با تو انس داشتند». رابعه گفت: «علت آن این بود که تو امروز از چربی ایشان خورده‌ای» (عطار، ص ۷۸). این داستان البته ساختگی است و نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که رابعه گوشت نمی‌خورده است؛ اما، در هر حال، اعتقادی را نشان می‌دهد، در میان برخی از صوفیان از جمله خود عطار، مبنی بر اینکه علت رمیدن حیوانات از انسان این است که انسان از گوشت و چربی آنها تغذیه می‌کند و حیوانات بوی گوشت و چربی را در او حس می‌کنند^(۱۲). بسیاری هم معتقد بودند که گوشتخواری موجب درنده‌خویی و قساوت قلب می‌شود - عقیده‌ای که

نویسندگان متعدد آن را اظهار کرده‌اند^(۱۳). راغب اصفهانی (وفات: حدود ۴۲۵)، از زبان بعضی از راهبان مسیحی، نقل کرده است که وقتی از ایشان پرسیدند چرا گوشتخواری را ترک کرده‌اند، گفتند: «به دلیل اینکه ما دیدیم همه ما مصیبت‌ها از گوشت خوردن سرچشمه می‌گیرد. ندیده‌ای که زبان حیوانات گوشتخوار از حیوانات علفخوار شدیدتر است؟ راغب/صفهانی، همان‌جا). محمد بن محمود طوسی در عجایب المخلوقات (ص ۴۶۱-۴۶۲) می‌نویسد که آدمی باید «از خوردن گوشت بسیار احتراز کند که ضررها آورد، و سباع که خون و گوشت خورند، ضرر ایشان بیش بود از آهو و گوسفند که گیاه خورد و در باز و صقّر [= پرنده‌ای شکاری، چرغ] آن سبّعیّت باشد که در کبوتر و فاخته که داند خورند نباشد».

داستان‌هایی نیز هست که نشان می‌دهد که بعضی از مشایخ تا زمانی گوشتخوار بوده سپس به گیاهخواری روی آورده‌اند. شیخ ابواسحاق ابراهیم کازرونی معروف به شیخ مرشد (وفات: ۴۲۶)، که گیاهخوار بود و غذای او مدت‌ها نان جوین و سپس نان گندم بود، در ابتدای سیر و سلوک خویش، گوشت می‌خورد تا اینکه واقعه‌ای برایش پیش آمد و دست از خوردن گوشت کشید و تا پایان عمر همچنان گیاهخوار ماند. داستان گیاهخوار شدن او را نویسنده فردوس/المُرشدیه، با یک واسطه، از زبان شیخ چنین شرح داده است:

وقتی به حج می‌رفتم. چون به بصره رسیدم، روزی در خدمت جمعی از مشایخ رحمه الله علیهم اجمعین حاضر بودم. اتفاق افتاد و گوشت پخته در میان آوردند، ایشان بخوردند و من نخورم و موافقت با ایشان نکردم. بعد از آن، چون باز وطن آمدم، آرزوی گوشت در من پدید آمد. روزی پاره‌ای گوشت پخته در پیش من حاضر کردند و من گرسنه بودم. خواستم که بخورم، چون قصد خوردن کردم با خود گفتم: «یا ابراهیم، تو در میان مردم گوشت نخوردی و با ایشان نمودی که گوشت نمی‌خورم؛

اکنون که از ایشان تنها شدی خواهی که گوشت خوری و تنعم کنی؟ بعد از آن دست از آن برداشتم و نیت کردم با خدای تعالی که هرگز گوشت نخورم». (محمودبن عثمان ۱، ص ۹۷؛ نیز؟؟؟ عطار؛ ص ۷۶۵).

در این گزارش کوتاه، به چند نکته درخور توجه اشاره شده است. نخست اینکه جمعی از مشایخ، که ظاهراً صوفی بودند، گوشت می‌خوردند و گوشت خوردن برای ایشان امری عادی بود. برای شیخ مرشد هم عادی بود و علتِ اینکه آن روز نخورد ظاهراً این بود که میل به گوشت یا به‌طور کلی غذا خوردن نداشت. نکته دوم این است که شیخ مرشد بعداً هم هوس گوشت خوردن می‌کرده است و علتِ اینکه نخورده است احساس ترحم به حیوانات یا به منظور تزکیه نفس و بدن نبوده است بلکه، چون در حضور آن مشایخ نخورده بود، در غیاب ایشان نیز نخواسته است بخورد. سوم اینکه گوشت نخوردن شیخ، به هر حال، عاداتی بوده است ستوده که جزو فضایل او به‌شمار می‌آمده است، هرچند که گزارش دهنده، در انتهای گزارش خویش، اشاره می‌کند که عموم مردم گوشت می‌خورند و عیبی هم ندارد. در سرگذشت شیخ آمده است که وی همیشه بوی خوش می‌داد، بویی که ابوالعلاء نصرانی می‌گفت که آن را همچنین «از خاصگان عیسی شنفتم آن عابدانی که چهل سال گوشت نخورده بودند» (محمودبن عثمان ۱، ص ۱۶۷). چه‌بسا علتِ ایمن بودن حیوانات و نرمیدن آنها از شیخ را نیز نتیجه گوشت نخوردن شیخ می‌انگاشتند^(۱۴) - عقیده‌ای که قبلاً در داستان رابعه بدان اشاره کردیم. نکته چهارمی که در گزارش فوق بدان اشاره شده این است که گوشت خوردن تنعم یا، به اصطلاح امروزی، تجمل به‌شمار می‌آمده است. گوشت، به هر حال، غذای گران‌قیمتی بوده است، گران‌قیمت‌تر از گیاهان

و سبزی‌ها و حتی میوه‌ها. عَلتِ پرهیز از گوشتخواری نزد پاره‌ای از صوفیان و روی آوردن ایشان به گیاهخواری نیز دوری جستن از تجملات و اختیار کردن زهد و رفتنِ راهِ درویشان و، سرانجام، ریاضت دادن به نفس بوده است.

یکی از صوفیانی که نه فقط ترک گوشت بلکه ترک حیوانی کرده و غذا خوردن او زبانزد شده بود ابو عبدالله مغربی (وفات: ۲۹۹) است که گفته‌اند سی سال چیزی جز سبزی و حبوبات نخورد و جز آب چشمه ننوشید (دب‌الملوک، ص ۱۷)^(۱۵) عطار (ص ۵۵) می‌نویسد که این شیخ مغربی، که صدوبیست سال هم عمر کرد، کارهای عجیب می‌کرد. مثلاً «هر چیزی که دست آدمی بدان رسیده بودی نخوردی و بیخ گیاه خوردی و مریدانش هر جا که بیخ گیاه یافتندی پیش او بردندی تا به قدر حاجت به کار بردی» (نیز ← قشیری، ص ۶۳ و ۴۹۱؛ ابن‌اثیر ۲، ج ۴، ص ۳۵۶-۳۵۸). ابوطالب مکی نیز سرگذشتی شبیه به ابو عبدالله مغربی داشت. او نیز مدت‌ها ترک حیوانی کرده بود و فقط از گیاهان خوردنی و سبزی‌ها تغذیه می‌کرد و آن قدر این کار را کرده بود که رنگ پوستش سبز شده بود (ابن خلکان، ج ۴، ص ۳۰۳). این عارضه به شیخ محمد سرزی نیز، که داستانش را مولانا در مثنوی معنوی آورده است، دست داده بود، چنان‌که، از زبان خود وی، می‌گوید:

هفت سال از سوزِ عشقِ جسم‌پز

در بیابان خورده‌ام من برگِ رز

تا ز برگِ خشک و تازه خوردم

سبز گشته بود این رنگِ تنم

(دفتر پنجم، ابیات ۲۷۵۹-۲۷۶۰)

یکی دیگر از مشایخی که گوشتخواری را در زمانی ترک کرده‌اند شیخ صفی‌الدین اردبیلی است که گفته‌اند، در یک سال آخر عمر خود، ظاهراً به علت بیماری، هیچ میلی به غذا خوردن نداشت «علی‌الخصوص حیوانی که از آن نفرتی به غایت داشت». (ابن بزّاز، ص ۹۷۶)

علت دیگری که صوفیان را از خوردن گوشت باز می‌داشت حرام بودن یا شبهه‌ناک بودن آن بود. علاءالدوله سمنانی (وفات: ۷۳۶) از خوردن گوشت خرگوش امتناع می‌ورزید. چون معتقد بود که امام جعفر صادق علیه‌السلام آن را حرام کرده است؛ و از خوردن گوشت آهوئی که امیری شکار کرده و برایش آورده بود سرباز زد و به وی گفت: «اسب تو تا جو کدام مظلوم می‌خورد که قوت دویدن حاصل می‌آید تا تو بر پشت او آهوئی می‌توانی زد؟ روا نباشد» (سمنانی ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹). گاهی سببی پیش می‌آمد که حتی مال حلال را هم نمی‌خوردند. ابوالخیر عسقلانی سال‌ها آرزوی خوردن ماهی در سر داشت تا ماهی حلال برایش آوردند. چون دست پیش برد تا بردارد، تیغ ماهی به انگشتش فرو رفت. دست از خوردن کشید و گفت: «یارب، کسی دست به شهوت حلال دراز کند چنین کنی، آن‌که دست به شهوت حرام دراز کند با وی چه کنی؟». (قشیری، ص ۲۱۳)

۴. زهد و چله‌نشینی

پرهیز از گوشتخواری اصولاً یکی از ریاضت‌هایی بود که زاهدان و صوفیان متحمل می‌شدند. یکی از این زاهدان، که خود درباره زهد کتابی هم نوشته است، عبّادبن کثیر (وفات: ۱۶۰) بود. او به شقیق بلخی گفت: «من هفت سال است که گوشت نخورده‌ام» (واعظ بلخی، ص ۱۳۶). جنید بغدادی درباره یکی از عبّاد معاصر ابراهیم ادهم به نام ابویوسف غسولی (وفات: ۱۴۰) نقل می‌کند که

وقتی به جنگ با مسیحیان می‌رفت و وارد شهر ایشان می‌شد یارانش از گوشتی که مسیحیان ذبح کرده بودند می‌خوردند ولی خود او از خوردن آن امتناع می‌کرد. از او پرسیدند که مگر این گوشت حلال نیست؟ گفت: چرا حلال است. گفتند: پس از حلال بخور. گفت: زهد ورزیدن در چیزهای حلال است (بیهقی، ص ۳۴۵؛ ابن جوزی ۲، ج ۲، ص ۴۳۳). از جمله ریاضت‌هایی هم که سهل بن عبدالله تستری کشیده بود این بود که می‌گفت: «عزم کردم که هر سه شب یکبار روزه گشایم، و فرا پنج بردم، پس فرا هفت روز بردم، پس فرا بیست و پنج روز بردم، و بیست سال بر این بودم» (قشیری، ص ۴۰؛ عطار، ص ۳۰۶؛ ابن اثیر ۲، ج ۳، ص ۲۵). همچنین گفته‌اند که وی مدت‌ها برگ درخت می‌خورد و سه سال از خردۀ کاه تغذیه می‌کرد (باخرزی، ج ۲، ص ۲۳۶). سهل به مریدانش توصیه می‌کرد که هفته‌ای فقط یک بار در روزهای جمعه گوشت بخورند (تستری، ص ۵۳، تفسیر آیه ۲ از سوره حجر ۱۵؛ سراج، ص ۴۱۷). پس از فوت سهل، صوفیان بصره، که مرید سهل بودند، به خانقاه جنید در بغداد رفتند. جنید از ایشان پرسید که با روزه چه کار می‌کنند. پاسخ دادند: «روز روزه می‌داریم و شبانگاه از گیاهان خشک کرده می‌خوریم» (باخرزی، ج ۲، ص ۳۲۴). ابن خفیف شیرازی (وفات: ۳۷۱)، باوجود اینکه گوشتخوار بود و حتی روزی در بیابان مجبور شده بود گوشت سگ بخورد، هر شب فقط با ده دانه مویز افطار می‌کرد (الدیلمی، ص ۲۹، ۳۰، ۴۵؛ قشیری، ص ۴۹۹ - ۵۰۰). اولین استاد ابن خفیف هم، که احمد یحیی نام داشت، یک بار چند روز غذا نخورد. وقتی تصمیم به خوردن گرفت، از مریدی خواست تا برایش فقط نان و آب باقلی بیاورد. اما آن مرید خواست سنگ تمام بگذارد، علاوه بر نان، گوشت و تخم مرغ هم برای شیخ آورد ولی شیخ آنها را نخورد و قدری از آب باقلی را، که به

خواهش ابن خفیف آوردند، خورد. (الدیلمی، ص ۱۳۵)

گوشت نخوردن زاهدان و صوفیان در دورانی که ریاضت می‌کشیدند موقت بود هرچند که بعضی از ایشان گاه تا پایان عمر همچنان گوشت نمی‌خوردند یا به‌ندرت می‌خوردند. عبدالرحمن جامی در *نفحات الانس* از قول شیخ عبدالله یافعی یمنی (وفات: بعد از ۷۵۰) می‌نویسد که وی در مکه با علاءالدین خوارزمی ملاقات کرد و دید که هرچند روز یک بار غذا می‌خورد آن هم چیزی اندک و خشن و گوشت نمی‌خورد. یافعی، در ادامه، می‌گوید: «با من در منی قدری گوشت بود، [علاءالدین] نمی‌خورد، الا بعد از سختی بسیار به جهت موافقت» (جامی، ص ۵۸۲). امین‌الدین بلیانی (وفات: ۷۴۵) نیز، که اغلب روزه می‌گرفت و با آشی نرم و بدون چربی افطار می‌کرد، گوشت نمی‌خورد. محمودبن عثمان، نویسنده شرح حال او، می‌گوید: «در آخر عمر، از بس که ضعف جسمی در شیخ می‌یافتم، گاه‌گاهی قدری گوشت در آن طبخ (آش نرم و بی‌چربی) می‌کردیم و چون تمام می‌شد، گوشت از آن بیرون می‌آوردیم و جداگانه به خدمتش می‌بردیم، و چون بوی آن بشنودی، بدانستی که گوشت در آن کرده‌اید و منع فرمودی». (محمودبن عثمان ۲، ص ۵۱)

پرهیز از گوشت‌خواری توصیه‌ای بود که مشایخ به روزه‌داران می‌کردند (سمنانی ۲، ص ۵۲). این توصیه به‌خصوص در هنگام خلوت‌نشینی یا چله‌نشینی به سالکان می‌شد؛ چه معتقد بودند که سالک با نخوردن گوشت توفیق بیشتری می‌یابد که به مقامات بالاتر برسد. شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی (مقتول: ۵۸۷)، در *انتهای حکمة / لاشر / قی خود* به خواننده توصیه می‌کند که، پیش از آنکه شروع به خواندن کتاب کند، چهل روز ریاضت بکشد و از خوردن گوشت

حیوانات پرهیز کند (سهروردی، شهاب‌الدین، ج ۲، ص ۲۵۸). محیی‌الدین ابن عربی (وفات: ۶۳۸) نیز، هم در رساله *اسرار‌الخلوة* و هم در *رساله الانوار*، به سالک توصیه می‌کند که در طول مدت خلوت‌نشینی چربی بخورد اما نه چربی حیوانی بلکه نباتی (مانند روغن بادام و کنجد و زیتون)، به دلیل آن‌که چربی حیوانی در شخص موجب تقویت حیوانیت و غلبه آن بر روحانیت می‌شود (ابن عربی، ص ۵۵ و ۱۶۰؛ برای متن عربی رساله‌الانوار ← رسایل ابن عربی، ج ۱، ص ۶). شبیه به این قول را، چنان‌که قبلاً دیدیم، راغب اصفهانی از راهبی مسیحی نقل کرده است.

در پاره‌ای از طریقه‌ها مانند طریقه کُبرویّه، خوردن گوشت در طول مدت چله‌نشینی جایز بوده است، البته به مقدار اندک. عزیز نسفی، مرید سعدالدین حمویه (وفات: ۶۵۰) که خود پیر و نجم‌الدین کبری^۱ (وفات: ۶۱۸) بود، می‌نویسد که، به هنگام چله‌نشینی، «شیخ ما - سلمه الله و ابقاه - هر شب یک قرص نان به قدر چهل درم با یک کاسه آبگوشت می‌فرستاد، اگر نمی‌خوردم می‌رنجید» (نسفی، ص ۱۳۴). یحیی باخرزی، که او نیز کُبروی بود، می‌نویسد: «اهل ریاضت و اصحاب خلوت باید که در ماهی دو نوبت گوشت و چربی خورند و اگر چهار نوبت خورند هم شاید و باکی نباشد. مشایخ سلف چنین کرده‌اند» (باخرزی، ص ۳۳۰). کُبروی دیگر، نجم‌الدین رازی معروف به دایه (وفات: ۶۵۴)، در *مرصادالعباد*، ضمن برشمردن شروط و آداب خلوت، مقدار بیشتری گوشت تجویز کرده است. او می‌نویسد که سالک خلوت‌نشین باید از خوردن گوشت بسیار پرهیز کند. «در هفته‌ای اگر یک بار یا دو بار خورد، هر بار پنجاه درم، روا باشد». (نجم‌الدین رازی، ص ۲۸۷).

تجویز گوشتخواری از جانب این نویسندگان کُبروی ظاهراً مبتنی بر همان

قولی است که به حضرت علی بن ابی طالب (ع) نسبت داده‌اند و قبلاً نقل کردیم. باخرزی، که آن را در کتاب خود (ص ۳۳۰) نقل کرده است، همچنین از قول سهل تستری می‌نویسد: «عقل خود را محافظت نمائیت و تعهد کُنیت و روغن در سر و وجود مالید و چربی خورید که خدای را هیچ ولی ناقص عقل نبوده است» (همان‌جا). اشاره تستری به این گفته معروف است که مَنْ لَمْ يَأْكُلِ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نَقَصَ عَقْلُهُ (راغب، ص ۶۰۸). ظاهراً به دلیل همین گفته یا جمله منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که بعضی از مشایخ، که علاقه‌ای هم به گوشتخواری نداشتند، هر چهل روز حداقل یک بار گوشت می‌خوردند، مانند خواجه یوسف همدانی (وفات: حدود ۵۳۵) که گفته‌اند: «خورش ایشان نانِ جو و نانِ ارزن و روغنِ تخم بود و در چهل شبانه‌روز یک بار گوشتِ مرغ خوردندی و گوشتِ شتر و گوسفند گاه‌گاه خوردندی». (عجدوانی، ص ۸۴)

ولی، همان‌طور که قبلاً دیدیم، مشایخی بودند که به این گفته‌ها اعتقادی نداشتند و مطابق آنها عمل نمی‌کردند. فریدالدین عطار ظاهراً این روایات را قبول نداشته که از قول مالک دینار گفته است: «ندانم چه معنی است این سخن را که هر که چهل روز گوشت نخورد عقل او نقصان گیرد و من بیست سال است تا گوشت نخورده‌ام و هر روز عظم در زیادت است». (عطار، ص ۵۳)

۵- انتقاد از گوشت نخوردن صوفیان

ترک گوشتخواری و روی آوردن به گیاهخواری موضوعی است که از صدر اسلام همواره به منزله عملی غیراسلامی آماج انتقاد و حتی تحقیر و تمسخر واقع شده است. شفقت ورزیدن به خلق خدا و رحم و مروت داشتن به همه

حیوانات، اعمّ از انسان و غیرانسان، برای صوفی و غیرصوفی، توصیه‌ای اخلاقی در اسلام بوده است. اما کشتن حیوانات برای خوردن گوشت آنها، نه فقط بی‌رحمانه و غیراخلاقی و غیراسلامی به حساب نمی‌آمده، کاملاً طبیعی و مشروع نیز تلقی می‌شده است و مسلمانان خود را، در این کار، مُحَقِّق می‌دانسته‌اند. بالتّیجه کسانی که از خوردن گوشت پرهیز می‌کردند در معرض تهمت و انتقاد قرار می‌گرفتند؛ و تهمتی که معمولاً به ایشان می‌زدند همانا دور شدن از روش اسلام و سنت نبوی و اختیار کردن طریقهٔ راهبان مسیحی بود.

سابقهٔ ارتباط دادن گیاهخواری با رهبانیت مسیحی به صدر اسلام، زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم، باز می‌گردد. دربارهٔ شأن نزول آیه یا ایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم (مائده ۵: ۸۷) گفته‌اند که یکی از صحابه به نام عثمان بن مظعون، که مورد توجه و علاقهٔ پیغمبر ص بود، مدتی در خانهٔ خویش ماند، و در این مدت؛ «به روز چیزی نمی‌خورد و به شب خواب نمی‌کرد و گوشت نمی‌خورد و با اهل نمی‌بود [یعنی با همسرش نزدیکی نمی‌کرد]». (مبیدی، ج ۳، ص ۲۰۸). تنی چند از صحابهٔ دیگر، همچون ابوبکر و علی ع و عمر و عبدالله بن مسعود و سلمان و ابوذر و مقداد، نیز به خانهٔ او رفتند و بدو پیوستند و ایشان نیز «به روز روزه می‌داشتند و به شب قیام می‌کردند و بر جامهٔ خواب نمی‌خفتند و گوشت و چربش نمی‌خوردند و گرد زنان نمی‌گشتند و بوی خوش به کار نمی‌داشتند و پلاس می‌پوشیدند و یکبارگی از دنیا و لذّات دنیا اعراض کردند و همت کردند که در زمین سیّاحی کنند و رهبانیت بر دست گیرند و تن‌های خود را خَصّیّ [= اخته] گردانند» (همان، ص ۲۰۹). پس از چندی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم، از طریق عایشه، از این ماجرا باخبر شد و به خانهٔ

عثمان رفت و صحابه‌ای را که در خانه او بودند جمع کرد و بر ایشان خطبه‌ای خواند و گفت که در دین من رهبانیت و ترک گوشت و ترک زن و در صومعه نشستن نیست. فأنه ليس في ديني ترك اللحم والنساء ولا اتّخاذ الصوامع (همان‌جا). و در اینجا بود که آیه مذکور نازل شد.

داستان عثمان بن مظعون را ابوالفضل میبیدی، که خود از صوفیان است، در تفسیر کشف‌الاسرار تا حدودی به تفصیل نقل کرده و تلویحاً از صوفیانی که ترک گوشت‌خواری کرده‌اند انتقاد کرده است^(۱۶). جالب توجه این است که استاد و پیشوای میبیدی، خواجه عبدالله انصاری، چنان‌که بعداً خواهیم دید، گیاه‌خواری را نه فقط مذموم نمی‌شمرد بلکه آن را شیوه غذائی برخی از اولیاء الله می‌دانست.

هرچند که ترک گوشت‌خواری، نه صرفاً به عنوان رفتاری مغایر با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، بلکه، در جنب دوری جستن از زنان و بوی خوش به کار نبردن و ریاضت‌های سخت کشیدن، عموماً به منزله رسم راهبان مسیحی تلقی می‌شد^(۱۷) و کسی که، به هر دلیل، از گوشت‌خواری خودداری می‌کرد متهم بود به اینکه عمل او غیراسلامی است، با این حال، بودند کسانی که تقیه می‌کردند و دور از چشم مردم گوشت نمی‌خوردند. در سال ۳۳ هجری، در زمان خلافت عثمان، به خلیفه خبر دادند که مردی به نام عامربن عبدالقیس گوشت نمی‌خورد و زن نمی‌گیرد و به نماز جمعه نمی‌رود. خلیفه او را نزد معاویه فرستاد و آن مرد پیش معاویه گوشت خورد و کارهای دیگر را نیز انکار کرد. طبری، که این داستان را نقل کرده، گفته است که این مرد گوشه‌گیر بود و کارهای خود را پنهانی انجام می‌داد (طبری، حوادث سال ۳۳؛ ابن اثیر ۱، ج ۳، ص ۸۸). وی ظاهراً در نزد معاویه نیز تقیه کرد. اما، در قرن‌های بعد، زهاد و نساک و صوفیانی که

می‌خواستند ترک گوشتخواری کنند نگرانی کمتری داشتند.

یکی از نخستین کسانی که از ترک گوشتخواری در میان پاره‌ای از صوفیان انتقاد کرده است ابونصر سراج طوسی، نویسنده کتاب *اللمع فی التصوف* است. سراج، در این کتاب، ترک مطلق گوشتخواری و روی آوردن به گیاهخواری را یکی از غلط‌هایی دانسته است که پاره‌ای از اهل طریقت مرتکب می‌شدند. او خود گروهی را دیده بود که ریاضت می‌کشیدند و غذا کم می‌خوردند و آب هم نمی‌نوشیدند و فقط گیاه می‌خوردند. ابونصر از این نوع ریاضت کشیدن انتقاد می‌کند و می‌گوید که با این نوع ریاضت‌ها شخص ضعیف می‌شود و دیگر نمی‌تواند حتی فرایض دینی را به‌جا بیاورد. (سراج، ص ۴۱۷)

از جمله منتقدان سرسخت صوفیان که ایشان را به‌خاطر ترک مطلق گوشتخواری نکوهش کرده است نویسنده حنبلی، ابوالفرج ابن جوزی (۵۱۰-۵۹۷)، است. وی، در کتاب *الموضوعات* (باب *ذم اللحم*)، به مناسبت نقل دو حدیث ساختگی که یکی از آنها با صراحت گوشتخواری را منع می‌کند و می‌گوید: *لا تأكلوا اللحم*^(۱۸)، ترک گوشت را به صوفیان و زاهدان پریشان حال و ابله (المهوسون من المتصوفه و المتزهده) نسبت می‌دهد و می‌نویسد که یکی از ایشان معتقد بود که خوردن یک درهم گوشت تا چهل روز شخص را قسی‌القلب می‌سازد. صوفیان و زاهدانی که گوشت نمی‌خوردند، به زعم ابن جوزی، درواقع دچار مالیخولیا و خبط می‌شدند. (ابن جوزی ۳، ص ۳۰۴ - ۳۰۵)

سخنان ابن جوزی در ردّ گیاهخواری صوفیان و زاهدان در *تلبیس ابلیس* مفصل‌تر است. در آنجا نیز، وی به سنت گوشتخواری پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم استناد می‌کند و می‌گوید که آن حضرت خود گوشت می‌خورد و مخصوصاً

به ماهیچه گوسفند علاقه داشت. سلف صالح نیز گوشتخوار بودند چنان که حسن بصری، به قول ابن جوزی (۱، ص ۱۶۵)، «هر روز گوشت می خرید». پیامبر ص صریحاً ترک گوشتخواری را، به منزله رهبانیت، منع فرمود. ابن جوزی در اینجا داستان عثمان بن مظعون را نقل می کند و می گوید که پیامبر ص او را از گوشت نخوردن و کارهای دیگر منع کرد و گفت خودش گوشت دوست می دارد (همان، ص ۱۶۹). در روایتی دیگر، ظاهراً مربوط به همان داستان عثمان بن مظعون، آمده است که چون پیامبر را گفتند: «جمعی از اصحاب تصمیم گرفته اند از زنان پرهیز کنند و گوشت نخورند، فرمود: من به رهبانیت مبعوث نشده ام» (همان، ص ۱۷۰). بنابراین، ترک گوشت اسلامی نیست بلکه عمل راهبان مسیحی است. ابن جوزی همچنین ترک گوشتخواری را همانند مذهب برهمنیان می داند که کشتن حیوانات را روا نمی دارند. (همان، ص ۱۶۵)

ابن جوزی، به لحاظ پزشکی نیز، ترک گوشتخواری را برای انسان زیان آور می شمارد. وی، براساس طب قدیم، بدن انسان را مرکب از چهار طبع، گرمی و سردی و خشکی و تری، و صحت آن را منوط به تعادل مزاج ها می داند و می گوید برای حفظ این تعادل باید شهوت نفس را ارضا و خوردنی های گوناگون از جمله گوشت مصرف کرد. با این مقدمات، ابن جوزی نتیجه می گیرد که گوشت نخوردن صوفیان نه فقط مغایر با شرع بلکه همچنین خلاف عقل است. (همان جا)

دلیل عقلی یا پزشکی ابن جوزی برای مردود دانستن گیاهخواری ضعیف به نظر می رسد و در طول تاریخ نیز مورد اعتنای دیگر مخالفان ترک گوشتخواری واقع نشده است. اما دلیل نقلی او استدلالی است که همواره در عالم اسلام در

مخالفت با پرهیز زاهدان و صوفیان از افراط در گوشتخواری یا ترک آن شنیده شده است. حتی مولانا جلال‌الدین رومی نیز، در ضمن قصه‌ای در مثنوی، از گیاهخواری به عنوان رهبانیت یاد می‌کند. در این قصه، صیادی که خود را در گیاه پیچیده است تا مرغی را به دام اندازد به مرغ می‌گوید که وی زاهدی است که از همه بُریده و به گیاهخواری بسنده کرده است.

گفت مرد زاهدم من منقطع

با گیاهی گشتم اینجا مقتنع

(مثنوی؛ دفتر ششم، بیت ۴۴۰)

در پاسخ به صیاد، مولانا، از زبان مرغ، رفتار صیاد را ترهّب و، با استناد به حدیث لارهبانیّه فی الاسلام، مردود می‌داند. استدلال مولانا، در این قصه، برداشت همگانی را در گذشته از گیاهخواری به منزله ترهّب، حتی در میان صوفیه، نشان می‌دهد. امروزه نیز که بعضی، نه به دلیل زهد و رهبانیت بلکه به دلایل اخلاقی و انسانی و رعایت حقوق حیوانات و یه به دلایل بهداشتی و پزشکی، کمتر گوشتخواری می‌کنند یا اصلاً نمی‌خورند با این اعتراض و گاه خطابِ توأم با عتابِ برخی از متشرّعان مواجه می‌شوند که پرهیز از گوشتخواری را ترهّب می‌شمارند - رسمی که پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم نیز - آن را نهی فرموده است.

این استدلال، نه فقط در جامعه اهل سنت بلکه در میان اهل تشیع به‌خصوص از زمان صفویه به‌بعد نیز، می‌شده است. مولی^۱ محمد طاهر قمی (وفات: ۱۰۹۸)، از مخالفان سرسخت صوفیان، در تحفه/الأخیار همان استدلال ابن جوزی را مطرح و داستان عثمان ابن مظجون و اعتراض پیامبر^(ص) به وی را

نقل کرده و، برای آنکه به سخن خود رنگ شیعی دهد، مذمت ترک گوشتخواری، و به طور کلی، ردّ رهبانیت از جانب پیامبر اسلام را از قول امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت کرده است (← قمی ۱، ص ۳۶ - ۳۸). قمی روایات بی سندی را هم که در منابع اسلامی شایع است ضمیمه انتقادهای خود کرده می نویسد:

در باب گوشت وارد شده که سید اطعمه است و روایت شده که هر که چهل روز گذشت نخورد خلّقش بد می شود و در گوشش اذان باید گفت. گویا سبب اینکه فرموده اند که کسی که چهل روز گذشت نخورد اذان در گوشش باید گفت این است که از نخوردن گوشت خبط دماغ به هم می رسد و خبط دماغ موجب ضعف دین و زوال یقین است. (همان، ص ۳۸).

همین مطالب در رساله دیگری در ردّ صوفیان که به محمدطاهر قمی نسبت داده شده کم و بیش تکرار گردیده است. در این رساله، نویسنده اضافه می کند، که تصوّف و چله نشینی و گوشت نخوردن صوفیان رسم سنیان است و امامان شیعه، چنان که در کتاب کلینی [مراد کافی است] آمده است، گفته اند که هر کس که چهل روز گوشت نخورد، در گوشش اذان باید گفت (قمی ۲، ص ۱۴۱). بدین ترتیب، قمی نه فقط ترک کامل گوشتخواری را، همانند ابن جوزی حنبلی، از اعمال راهبان مسیحی و بالتیجه رسمی غیراسلامی می داند، بلکه حتی ترک موقت حیوانی را در طول چله نشینی، که در میان پاره ای از طریقه های صوفیان مرسوم بوده است، سنیانه و خلاف نظر امامان شیعه می انگارد.

۶. بی آزاری اولیا

انتقادهایی که نسبت به ترک گوشتخواری در اسلام می شده است و اتهام

مسیحی بودن که به صوفیان گیاهخوار وارد می‌کرده‌اند مانع از پرهیز پاره‌ای از صوفیان از گوشتخواری یا دست‌کم افراط نکردن در آن نمی‌شده است. پاره‌ای از صوفیان معتقد بودند که اصلاً گیاهخواری آیین اولیاء الله است و طبقه‌ای از اولیا که به ایشان ابدال می‌گویند کوچک‌ترین آزاری به جانوران نمی‌رسانند چه رسد به آنکه آنها را بکشند و از گوشت آنها تغذیه کنند. یکی از این اولیا شیخی بود به نام عبدالکبیر یمنی که در قرن نهم می‌زیست و سال‌ها مجاور مکه بود و حیوانی مطلقاً نمی‌خورد. احساس شفقت این شیخ یمنی را نسبت به جانوران در این سخن لطیف که از او نقل کرده‌اند می‌توان دید: «مرا عجب می‌آید از مردم که حیوان را که دو چشم دارد و در ایشان می‌نگرد کارد بر گلوی وی می‌نهند و وی را می‌کشند و گوشت او را بر آتش می‌گردانند و می‌خورند». این سخن را که یادآور سخن حضرت عیسی^{۱۹} علیه‌السلام است که فرمود: «عجبت من الحيوان كيف يأكل الحيوان»^(۱۹) - فخرالدین علی پسر ملاحسین واعظ کاشفی (وفات: ۹۳۹) در رشحات عین الحیات (ج ۱، ص ۳۴۷) نقل کرده و در توضیح آن، گفته است که شیخ عبدالکبیر یمنی به مقام ابدال رسیده بود؛ چه این صفت مخصوص طبقه ابدال است که هیچ حیوانی را نکشند و نیازارند و حیوانی نخورند «به واسطه آنکه شهودِ سریانِ حیاتِ حقیقی در اشیاء بر ایشان در آن مقام غالب است». (همان‌جا)

مطلبی را که صاحب عین‌الحیات درباره صفت مخصوص اولیائی که ابدال^(۲۰) نامیده می‌شوند گفته است خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ - ۴۸۱) در طبقات الصوفیّه و به دنبال او، جامی در نفحات‌الانس، ضمن شرح حال زاهدی حنبلی به نام ابوالمظفر ترمذی و امیرچۀ سفال‌فروش، آورده‌اند. انصاری، که خود حنبلی بود و ظاهراً با گوشتخواری میانه‌ای نداشت، می‌نویسد که ابوالمظفر

ترمذی و دو تن از استادان وی به نام حکیم محمد بن حامد ترمذی، که یکی از جوانمردان مشایخ ترمذ بود، و حکیم ابوبکر وراق ترمذی (وفات: اواخر قرن ۳) حیوانات را آزار نمی دادند و حتی «مگس از خود باز نمی کردند» (انصاری، ص ۶۱۱؛ جامی، ص ۲۸۲). این بی آزاری را در خلق و خوی مردان دیگری در شهرهای خراسان و عراق و شام مشاهده می کنیم. مثلاً در حق ابوسعید خلف بلخی (وفات: ۲۰۵ یا ۲۱۵) گفته اند که «هرگز مگس از خود نراندی» (واعظ بلخی، ص ۱۸۴). شیخ ابو حامد دوستان، که در قرن چهارم در مرو می زیست، روزی کاسه ای آب از سقایی گرفت. «ساعتی آب دردست نگاه داشت. سقا گفت: ای شیخ چرا بنخوردی؟ گفت: مگسی آب می خورد، صبر کردم تا وی آب بنخورد». (انصاری، ص ۶۲۵؛ جامی، ص ۲۸۷)

از جمله مشایخ بین النهرین که به همه جانوران شفقت می ورزیدند و معتقد بودند که هیچ موجودی را نباید آزد شیخ احمد رفاعی (وفات: ۵۷۸)، سرسلسله رفاعیان، بود. شیخ احمد هیچ جانوری را نمی کشت و مریدانش را حتی از کشتن ملخ و شپش منع می کرد. می گویند که روزی گربه ای روی آستینش خوابیده بود و شیخ می خواست نماز بخواند. گربه را بیدار نکند. آستینش را برید و به نماز ایستاد. پس از آنکه نمازش تمام شد و دید گربه خودش از آنجا رفته است، آستین را مجدداً به لباس خویش دوخت (سبکی، ج ۴، ص ۴۰)^(۲۱). روزی دیگر، شیخ در هوای سرد وضو می ساخت. پشه ای روی ساعدش نشست و او مدت ها دست خود را بی حرکت نگاه داشت. چون یکی از یارانش به پیش آمد و پشه را پراند، شیخ گفت که «چه کار داشتی که او را ترسانی و باعث شدی بگریزد؟ او داشت رزق خود را از دست من می مکید» (همانجا). شیخ احمد معتقد بود که هرکس جانوری

را بکشد یا آزار دهد مکافات عمل خود را خواهد دید. عقیده رفاعی را با فلسفه بی‌آزاری (آهیمسا) در مذاهب هندی مقایسه کرده‌اند (Marcoliouth 1995, p. 525)، گرچه هیچ نشانه‌ای نیست از آنکه شیخ احمد یا صوفیان دیگری که به اصل بی‌آزاری جانوران قایل بودند و به آن عمل می‌کردند از هندوان متأثر شده باشند. (۲۲)

بی‌آزاری و شفقت اولیای خدا به خلق شامل همه جانوران حتی حیوانات درنده می‌شده است و بعضی از مشایخ از کشتن حیوانات مودی نیز ابا داشتند. امیرچۀ سفال‌فروش روزی کژدمی در دُکان خود دید؛ آن را برداشت و برد و در صحرا گذاشت (انصاری، همان‌جا؛ جامی، همان‌جا). مزین کبیر، در سفری همراه ابراهیم خواص بود؛ دید که کژدمی روی زانوی او راه می‌رود. برخاست که برود تا او را بُکشد. خواص او را منع کرد و گفت: رهایش کن، همه چیزها به ما محتاج‌اند و ما را به چیزی احتیاج نیست (سراج، ص ۱۸۹؛ قشیری، ص ۴۹۳). سهل تستری یک بار شیری را که به در خانه‌اش آمده بود به درون خانه راه داد و در حالی که دیگران سخت ترسیده بودند، شیخ دستور داد تا برای آن حیوان گوشت بخرند و بیاورند و سه روز همچنان از او مانند میهمان، پذیرایی کرد. (قشیریۀ ص ۶۴۴؛ عطار ص ۲۰۹؛ ابن اثیر ۲، ج ۳، ص ۵۴-۵۵)

یکی از حکایت‌های معروف درباره بی‌آزاری صوفیان حکایت بایزید بسطامی (وفات: ۲۶۱) است که گفته‌اند یک بار، نادانسته، دو مورچه را با خود از همدان به بسطام آورد. وقتی متوجه شد به همدان بازگشت و مورچه‌ها را آنجا نهاد. شبیه این داستان را سعدی درباره شبلی (وفات: ۳۳۴) به نظم درآورده و گفته است:

یکی سیرتِ نیک مردان شنو
 اگر نیک بختی و مردانه رو
 که شبلی ز حانوتِ گندم فروش
 به ده بُرد انبانِ گندم به دوش
 نگه کرد و موری در آن غله دید
 که سرگشته هر گوشه‌ای می‌دوید
 ز رحمت بر او شب نیارست خفت
 به مأوایِ خود بازش آورد و گفت
 مروّت نباشد که این مورِ ریش
 پراکنده گردانم از جایِ خویش
 درونِ پراگندگان جمع دار
 که جمعیت باشد از روزگار
 چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
 که رحمت بر آن تربتِ پاک‌باد
 میازار موری که دانه‌کش است
 که جان دارد و جان شیرین خوش است
 سپاه اندرون باشد و سنگ‌دل
 که خواهد که موری شود تنگ‌دل

(سعدی، ابیات ۱۳۲۴-۱۳۳۲)

نیازردن جانوران از آیین جوانمردان بوده است. نوع عیار نشاپوری، که در خراسان به جوانمردی معروف بود، روزگاری خدمتگار خویش را گفت تا

برای میهمانانش سفره بیاورد و او تأخیر کرد. وقتی علت تأخیر را از او پرسیدند، گفت که مورچه‌ای در سفره بود و جوانمردی نبود که آن را از سفره بیفکنم؛ صبر کردم تا خودش برود (قشیری، ص ۳۶۲-۳۶۳؛ میبیدی، ج ۴، ص ۴۱۹). بعید بود نیک‌مردانی که خود هیچ جانوری را نمی‌کشتند و آزار نمی‌دادند گوشت آنها را بخورند. خواجه عبدالله انصاری می‌نویسد: «پدر من همچنین جانور بَنگشتی و آن مذهب ابدال آید و ایشان را ابدال بودند و اهل کرامات» (انصاری، ص ۶۱۱). ابوعبدالله مغربی، که قبلاً از گیاهخواری شگفت‌آور او یاد کردیم، گفته است که ابدال در شام‌اند (سُلَمی ۱، ص ۲۴۳) - همان سرزمینی که گیاهخوار مشهور، ابوالعلاء معری (وفات: ۴۴۹) که ایرج میرزا درباره‌اش گفته: قصه شنیدم که بوالعلاء به همه عمر لحم نخورد و ذوات لحم نیاززد (محبوب، ص ۱۷۳)، از آن برخاسته بود. انصاری، که از ابدال خراسان یاد کرده است، می‌نویسد که شیخی به نام ابوجعفر سامانی گروهی از ابدال شام را دیده بود که در کوه لبنان زندگی می‌کردند و شب‌ها فقط گیاه پخته می‌خوردند (انصاری، ص ۴۱۵). انصاری و به‌دنبال او، جامی حکایتی هم نقل می‌کند دائر بر آنکه، اگر کسی بخواهد فرشته خود را ببیند، باید از آزار جانوران و کشتن آنها (و بالطبع خوردن گوشت و چربی آنها) خودداری کند.

مردی را وقت خوش گشت؛ فرشته خود را دید؛ وی را گفت: «چه باید کرد تا مردم شما را ببیند». گفت: «هیچ جانور نباید آزد». آن مرد هیچ جانور نمی‌آزد و فرشته خود را می‌دید. روزی مورچه‌ای وی را بگزید؛ چیزی بر وی زد؛ به جامه باد داد تا آن مورچه بیفتاد. پس از آن، هرگز فرشته ندید. (انصاری، ص ۶۱۱ - ۶۱۲؛ جامی، ص ۲۸۳)

علت بی‌آزار بودن اولیاء الله نسبت به حیوانات را شاید بتوان به نحو

دیگری نیز بیان کرد. احمد غزالی (وفات: ۵۲۰) در سوانح حکایتی آورده است از مجنون که مدت‌ها سر به بیابان گذاشته و با حوش خو کرده بود.

مجنون چندین روز طعام نخورده بود؛ آهویی به دام او افتاد؛ اکرامش نمود و رها کرد. پرسیدند: چرا چنین کردی؟ گفت: از او چیزی به لیلی ماند، جفا شرط نیست. (غزالی، احمد، ص ۲۲-۲۳)

این حکایت خود اشاره به مرتبه‌ای است از عاشقی که، در آن، عاشق به هرچه می‌نگرد چیزی شبیه معشوق می‌بیند. اگر به حیوانات می‌نگرد، سریان حیات را، که مظهر اسم الهی است، در آنها می‌بیند. همان‌طور که چشم آهو مجنون را به یاد لیلی می‌اندازد و آن را رها می‌کند، دیدن حیوانات نیز اولیاء را به یاد معشوق الهی می‌اندازد و، اگر جاهلی تیغ برکشد تا جان آن حیوان را بگیرد، همچون خواجه شیراز خواهد گفت:

مکش آن آهو مشکین مرا ای صیاد
شرم از آن چشم سیه‌دار و مبندهش به کمند

یادداشت‌ها

۱. كَانَ أَحَبُّ الطَّعَامِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْبَقْلُ (ابوالشیخ اصفهانی، ص ۱۹۱). قابل توجه است که، در این حدیث حضرت «أَحَبُّ الطَّعَامِ»، یعنی غذایی را که بیش از همه دوست می‌داشته، غذای گیاهی دانسته، درحالی که، در احادیث دیگر، «سَيِّدُ الطَّعَامِ» گوشت و «أَطْيَبُ الطَّعَامِ» گوشت پست (لَحْمُ الظَّهْرِ) دانسته شده است (همان، ص ۱۹۲). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به‌طور کلی گیاهخواری را بیشتر از گوشتخواری دوست می‌داشته است.
۲. این قبیل احادیث در کتب حدیث نقل شده است، مثلاً در سنن ابن ماجه، «کتاب الاطعمه»، باب‌های ۲۷ و ۲۸.

۳. عن علی علیه السلام قال: اللَّحْمُ سَيِّدُ الطَّعَامِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.
۴. دربارهٔ علاقهٔ پیامبر به ثرید گفته‌اند که آن را از غذاهای دیگر برتر می‌شمرد همان‌طور که عایشه را از همسران دیگر. (المقدسی، ص ۲۵۶ - ۲۵۷).
۵. مطابق حدیثی که می‌گوید: «پیامبر ثرید را از سایر غذاها بهتر می‌دانست همان‌طور که عایشه را از دیگر همسران خود.» (الدَّارِمِی، «کتاب الاطعمه»؛ باب ۲۹؛ ابن ماجه، «کتاب الاطعمه»، باب ۱۴)
۶. مراسم دیگ‌جوش که در برخی از سلسله‌های صوفیان، از جمله درویشان نعمت‌اللہی، اجرا می‌شود مانند عقیقه کردن در شرع است که، در روز هفتم تولد بچه، گوسفندی را می‌کشند و گوشتش را به فقرا می‌دهند و پدر و مادر طفل از آن نمی‌خورند. در دیگ‌جوش نیز معمولاً گوسفندی را ذبح می‌کنند و بدون شکستن استخوان‌ها و جدا کردن بندها، در دیگ می‌گذارند و می‌پزند و سپس گوشت را با دست از استخوان جدا می‌کنند و طی مراسمی شیخ آن را میان درویشان تقسیم می‌کند. گوسفند مظهرِ نفس است و ذبح آن به منزلهٔ کشتن نفس؛ و دیگ جوش دادن یکی از شروطی است که شیخ در هنگام دستگیری با سالک می‌کند و گاهی شیخ یا قطب تلقین ذکر قلبی نمی‌کند تا آنکه سالک هزینهٔ دیگ جوش را بپردازد. (کیوان قزوینی، ص ۲۷۵-۲۸۰). جدا کردن گوشت با دست عمل کردن به حدیثی است که، بنابر آن، بریدن گوشت و نان با کارد نهی شده است (ابوطالب مکی، ج ۲، ص ۳۴۷؛ غزالی، ابوحامد ۱، «کتاب اکل، باب اول، قسم اول»؛ سهروردی، عبدالقاهر، ص ۳۴۹).
۷. لفظ نمک در اصطلاحات و تعبیراتی چون «نان و نمک کسی را خوردن» یا «حق نان و نمک کسی را نگاه داشتن» در زبان پارسی به معنی نانخورش است، نانخورشی ساده و مختصر.
۸. بنابر حدیثی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرکه را بهترین نانخورش دانسته است. (ابن ماجه، «کتاب الاطعمه»، باب ۳۳: الاتئدام بالخل؛ سهروردی، عبدالقاهر، ص ۳۴۹)
۹. این نوع ایثار را در دیگران هم می‌توان دید؛ مثلاً در ابن عمر که برایش ماهی بریان آوردند و آن را به درویشی بخشید. (هجوری، ص ۲۸۹)
۱۰. این مطلب را علی‌بن حسن سیرجانی (وفات: ۴۷۰) در کتاب البیاض والسود (باب دهم، دربارهٔ کوچک شمردن دنیا) بدین‌گونه آورده است: «کان محمد بن واسع یأکل خبزاً یابساً فیبله بالماء و یأکله بالملح و یقول من رضی من الدنیا بهذا فلا یحتاج الی الناس».
۱۱. این روایت به‌عنوان حدیث پیامبر ص نیز نقل شده است (طبرسی، ج ۱، ص ۳۴۲) و، بدون انتساب به کسی، در کتاب مجهول‌المؤلف فواید‌الغواد (ص ۲۲۴) بدین صورت به پارسی برگردانده شده

است: « هر که چهل روز گوشت نخورد خوی و خلق وی بد شود و هر که چهل روز پیوسته گوشت خورد دلش سیاه شود یعنی از فایده جوع باز ماند.»

۱۲. در این باب، داستان دیگری هست دربارهٔ ابوعبدالله قلانسی که نذر کرده بود گوشت بچه فیل نخورد و همسفران او، که گوشت بچه فیلی را خورده بودند، زیرپای مادرش که بو کشیده بود له شدند. (؟؟ ابن اثیر ۲، ج ۴، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ جامی، ص ۱۱۰)

۱۳. صادق هدایت در *فولاد و گداهخواری* (ص ۵۰) به نظر برخی از حکمای غیرمسلمان در این باره اشاره کرده است. این کتاب هدایت جنبهٔ خطابی دارد و در آن مآخذ معرفی نشده است.

۱۴. دربارهٔ نرمیدن حیواناتی چون آهو و مرغ از شیخ عطار، ص ۷۶۸؛ محمودبن عثمان، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۱۵. دربارهٔ ابوعبدالله مغربی و گوشت نخوردن او پورجوادی، ص ۲۴-۵.

۱۶. این داستان را احمد خرقانی نیز در *دستورالجمهور فی مناقب سلطان العارفین ابویزید طیفور* (ص ۱۰۳) نقل کرده تا بگوید که با یزید بسطامی همچنین حس بصری مطابق سنت عمل می‌کردند و از خوردن غذاهای لذیذ و گوشت امتناع نمی‌ورزیدند.

۱۷. همان‌گونه که قبلاً دیدیم، راغب اصفهانی نیز سخن خود را از زبان راهبان مسیحی نقل کرد و ابوالعلاء نصرانی بوی خوش را از مسیحیانی شنیده بود که چهل سال گوشت نخورده بودند. درخور توجه است که، باوجود آنکه گیاهخواری در میان مانویان هم وجود داشته، در منابع اسلامی ترک گوشتخواری رسم راهبان مسیحی شناخته شده است. محققان جدید، از جمله گلدزیهر، نیز ترک گوشتخواری را در میان پارسایان صدر اسلام با رهبانیت مسیحی مرتبط دانسته‌اند؛ اما علینقی منزوی، در یکی از یادداشت‌های خود بر ترجمهٔ کتاب گلدزیهر، با او مخالفت کرده و گفته است که پارسایان صدر اسلام «برخلاف دید گلدزیهر ... تحت تأثیر مانویان بودند که خوردن گوشت برای درجهٔ صدیقان ایشان حرام بود نه مسیحیان که چنین رسمی ندارند» (منزوی، ص ۳۹۱). ادعای منزوی در مورد تأثیر مانویان در پارسایان نخستین درخور توجه است اما اینکه می‌گوید ترک گوشتخواری در میان مسیحیان مرسوم نبوده است درست نیست و تحقیقات جدید نیز خلاف آن را نشان می‌دهد.

(Livne – Kafri 1996, p. 117)

۱۸. برای احادیث ساختگی دیگر دربارهٔ گوشت، از جمله حدیثی که می‌گوید گوشت را با کارد نبرد چون این کار ایرانیان است و حدیثی که خوردن ذبایح جن را نهی کرده است سیوطی، ج ۲، ۲۲۵-۲۲۶؛ هندی الفتی، ص ۱۴۵-۱۴۶.

۱۹. سخن حضرت عیسی را مولوی (۱، ص ۱۹۰) نقل و تفسیر خاص دور از ذهنی از آن کرده است.

۲۰. درباره «ابدال» مقاله‌ای با همین عنوان، به قلم حسین لاشیء، در د / یرة / المعارف بزرگ / اسلامی، ج ۲، ص ۳۸۴-۳۸۵.
۲۱. شبیه این داستان را درباره ابوالقاسم صفار بلخی (وفات: ۳۲۶) نیز گفته‌اند. واعظ بلخی، ص ۲۸۸.
۲۲. ابن حکم شاید در حق صوفی سریلانکائی معاصر، شیخ محمدرحیم بابا محیی‌الدین که سال‌ها مقیم فیلادلفیا بود و در سال ۱۹۸۶ / ۱۳۶۵ درگذشت، صادق نباشد. بابا محیی‌الدین به اصل بی‌آزاری معتقد بود و از مریدان خود می‌خواست که به همه مخلوقات شفقت بورزند و حیوانات را آزار ندهند و نکشند. در این باره Folz 2006/ 114-115 .

منابع

- ابن اثیر (۱)، اسدالغایة فی معرفه الصحابه، بیروت ۱۳۷۷.
- (۲)، المختار من مناقب الاخیار، به کوشش مأمون الصاغرجی و دیگران، العین، امارات متحده عربی ۲۰۰۳.
- ابن بزّاز اردبیلی، صفوة الصفّا، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، اردبیل ۱۳۷۳.
- ابن جوزی (۱)، تلخیص ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی، تهران ۱۳۶۸.
- (۲)، صفوة الصفوه، بیروت ۱۴۱۲/۱۹۹۲.
- (۳)، الموضوعات، ریاض ۱۴۱۸/۱۹۹۷.
- ابن خلکان، وفيات الاعیان، تصحیح احسان عباس، بیروت ۱۹۷۸.
- ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت [بی تا].
- ابن عربی، ده رساله مترجم، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۷.
- ابن ماجه، ابوعبدالله محمد، سنن، ۲ جلد، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت [بی تا].
- ابوالشیخ اصفهانی، اخلاق النبی و آداب، تصحیح احمد موسی مرسی، قاهره ۱۹۷۲.
- ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، چاپ سوم، بیروت ۱۹۶۷.
- ادب الملوک، تصحیح برنارد رادتکه، بیروت ۱۹۹۱.
- انصاری، عبدالله، طبقات الصوفیه، تصحیح محمد سرور مولائی، تهران ۱۳۶۲.
- باخرزی، اوراد الاحباب و فصوص الآداب، تصحیح ایرج افشار، تهران ۱۳۴۵.
- بیهقی، کتاب الزهد الکبیر، چاپ دوم، بیروت ۱۹۹۶.
- پند پیران، تصحیح جلال متینی، تهران ۱۳۵۷.
- پورجوادی، نصرالله، «درویش شگفتانگیز: زندگی و سخنان ابوعبدالله مغربی»، مطالعات عرفانی، ش ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۸۷)، ص ۵-۲۵.
- ترمذی، ابوعیسی، شمایل النبی، تحقیق ماهر یاسین فحل، بیروت ۲۰۰۰.
- تستری، تفسیر القرآن العظیم، مصر ۱۳۲۹ ق.
- جامی، عبدالرحمان، نفحات الانس، تصحیح محمود عابدی، تهران ۱۳۸۶.

- خرقانی، احمد، دستورالجمهور فی مناقب سلطان العارفین ابویزید طیفور، به تصحیح دانش‌پژوه و افشار، تهران ۱۳۸۸.
- خرگوشی، تهذیب‌الاسرار، تصحیح بسام محمد بارود، ابوظبی ۲۰۰۰.
- الدّارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن، ۲ جلد، به کوشش فواز احمد زمزلی و خالد السبع العلمی، بیروت ۱۹۸۷.
- الدّیلمی، ابوالحسن، سیرت‌الشیخ‌الکبیر ابوعبدالله بن الخفیف‌الشیرازی، ترجمه فارسی رکن‌الدین یحیی بن جنید شیرازی، تصحیح ۱. شیمل طاری، تهران ۱۳۶۳.
- راغب اصفهانی، محاضرات‌الادباء، بیروت [بی‌تا]؛ افست قم ۱۳۷۴.
- رسایل ابن عربی، ج ۱، حیدرآباد دکن ۱۳۶۷/۱۹۴۸.
- روزیهان ثانی، شرف‌الدین، تحفه اهل‌العرفان، تصحیح جواد نوربخش، تهران ۱۳۴۹.
- سُبکی، طبقات‌الشافعیه‌الکبری، چاپ دوم، بیروت [بی‌تا].
- سعدی، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران ۱۳۵۹.
- سَلَمی، عبدالرحمن (۱)، طبقات‌الصوفیه، به تحقیق نورالدین شریبه، ج ۲، قاهره ۱۹۸۶.
- (۲)، مجموعه آثار، گردآوری نصرالله پورجوادی و محمد سوری، تهران ۱۳۷۲ (ج ۲)، ۱۳۸۸ (ج ۳).
- سمنانی، علاءالدوله (۱)، چهل مجلس یا رساله اقبالیه، تحریر اقبال‌شاه سیستانی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۶.
- (۲)، مصنفات فارسی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۹.
- سهروردی، ابوالنجیب، آداب‌المیریدین، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۳.
- سهروردی، شهاب‌الدین، مصنفات، ج ۲، تصحیح هنری کرین، تهران ۱۳۵۵.
- سهروردی، عبدالقاهر، عوارف‌المعارف، بیروت ۱۹۶۶.
- سیرجانی، ابوالحسن علی، کتاب‌البیاض والسود، تصحیح محسن پورمختار، تهران [زیرچاپ].
- سیوطی، الآلی‌المصنوعه فی الاحادیث‌الموضوعه، بیروت [بی‌تا].
- طبرسی، مکارم‌الاخلاق، تصحیح آل جعفر، قم ۱۴۱۴.
- طبری، تاریخ‌الرسل والملوک.

- طوسی، محمدبن محمود، عجایب المخلوقات، تصحیح منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۵.
- عجدوانی، عبدالخالق، «رساله صاحبیه»، فرهنگ ایران زمین، تهران ۱۳۳۲، ج ۱، ص ۷۸ - ۱۰۰.
- عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران ۱۳۵۵.
- غزالی، ابوحامد (۱)، احیاء علوم الدین.
- (۲) کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۴.
- غزالی، احمد، سوانح، تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران ۱۳۵۹.
- فوائد الفوائد، تصحیح محمدتقی دانش پژوه، تهران ۱۳۴۵.
- قشیری، ابوالقاسم، ترجمه رساله قشیری، به کوشش فروزانفر، تهران ۱۳۴۵.
- قمی، محمدطاهر (۱)، تحفه / لایحیا ر، قم ۱۳۹۳.
- (۲)، «رساله ردّ صوفیه»، به کوشش حسن اسلامی، در میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، دفتر چهارم، قم ۱۳۷۶.
- کاشفی، فخرالدین علی، رشحات عین الحیات، تصحیح علی اصغر معینیان، تهران ۱۳۵۶.
- کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی.
- کیوان قزوینی، عباس علی، رازگشا و بهین سخن و استوار، به اهتمام محمود عباسی، تهران ۱۳۷۶.
- گلدزیهر، ایگناس، درس‌هایی درباره اسلام، ترجمه علینقی منزوی، چاپ دوم، انتشارات کمانگر، تهران ۱۳۵۷.
- محبوب، محمدجعفر، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، چاپ سوم، نشر اندیشه، تهران ۱۳۵۳.
- محمدبن منور، اسرار التوحید، تصحیح شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران ۱۳۶۶.
- محمودبن عثمان (۱)، فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۸.
- (۲)، مفتاح الهدایه و مصباح العنایه (سیرت‌نامه سید امین‌الدین بلیانی)، تصحیح منوچهر مظفریان، تهران ۱۳۸۰.
- مستملی بخاری، شرح تعرف، تصحیح محمد روشن، تهران ۱۳۶۳.

- المقدسی، *صنوة التصوف*، تحقیق غاده المقدم عدرة، بیروت ۱۹۹۵.
- مکی، ابوطالب، *قوت القلوب*، تحقیق سعید نسیب مکارم، ج ۲، بیروت ۱۹۹۵، ص ۳۳۸.
- منزوی، علینقی ← گلدزیهر.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱)، *فیه مافیہ*، تصحیح فروزانفر، تهران ۱۳۴۸.
- (۲)، *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، لیدن ۱۳۰۴/۱۹۲۵.
- میبودی، ابوالفضل، *کشف الاسرار*، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۵۷.
- نجم الدین رازی (دایه)، *مرصاد العباد*، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران ۱۳۵۲.
- نسفی، عبدالعزیز، *کشف الحقایق*، تصحیح احمد مهدوی دامغانی، تهران ۱۳۵۹.
- واعظ بلخی، صفی الدین، *فضائل بلخ*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۵۰.
- هجویری، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران ۱۳۸۴.
- هدایت، صادق، *فوائد گیاهنخواری*، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۵.
- هندی الفتی، محمد طاهر، *تذکرة الموضاعات*، هند [بی تا].

Livne-Kafari, Ofer (1996), "Muslim Ascetics and Christian Monasticism"

JSAI 20, pp. 105-129.

Folz, Richard C., (2006), *Animals in Islamic Tradition and Muslim Cultures*, Oxford.

Marcolliouth, D.S. (1995), "RIFAT". EI², viii, pp. 524-525.

Massingnon, Louis (1997), *Essay on the Origin of the Technical Language of Islamic Mysticism*, Translated by B. Clark, Notre Dame, Indiana.

Smith, Margaret (1931), *The Way of the Mystics, Early Christian Mystics and the Rise of the sufis*, London 1976.